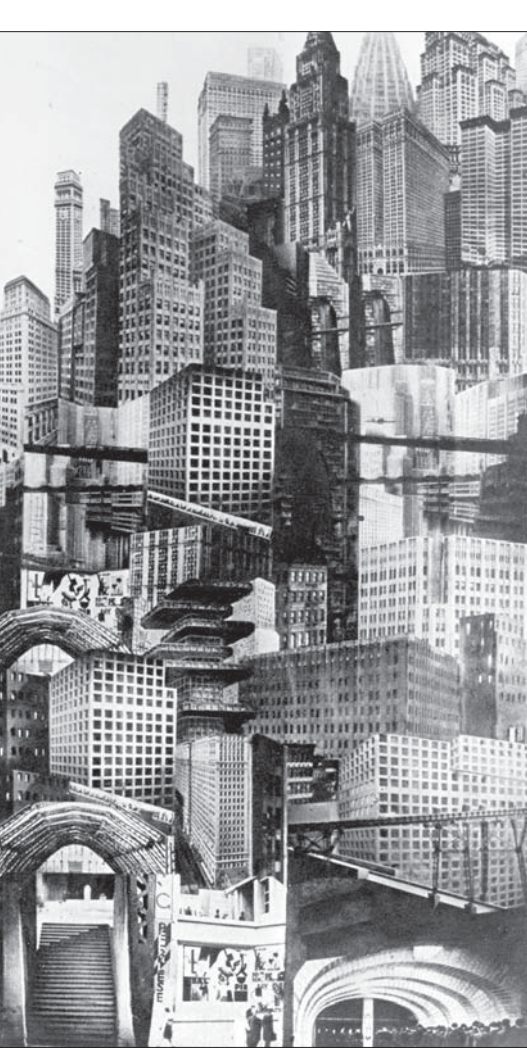


«شهرها و سینما» پژوهشی تحلیلی درباب رابطه تنگاتنگ و پایدار میان شهر و سینماست که با مقدمه‌ای نسبتاً مفصل درباره شکل‌گیری سینما آغاز می‌شود. اسطوره تاسیس سینما یا داستان «افکت قطار» (فیلم ۵۰ ثانیه‌ای برادران لومیر، ورود قطار به ایستگاه) در ذهن دوستداران سینما همیشه با شهر پاریس پیوند داشته است، زیرا در این شهر بود که نخستین نمایش عمومی سینماتوگراف برادران لومیر به اجرا درآمد. اما از نظر نویسنده شهرهای دیگری نیز همچون لندن، برلین، مسکو و نیویورک در شکل‌گیری آن سهمیم بوده‌اند. به‌این‌ترتیب، شهرها از همان ابتدا با فیلم‌ها ارتباطی نزدیک و تأثیر بسزایی در رشد و توسعه سینما داشته‌اند، چراکه سرمایه برای تولید فیلم در شهر یافت می‌شد و همچنین شهرنشینان که مخاطبان عمده فیلم‌ها را تشکیل می‌دادند، درآمد بالاثرو اوقات فراغت بیشتری داشتند. سینما نیز به‌نوبه خود نما، منظر و توپوگرافی شهرها را تحت‌تأثیر قرار داد و سالن‌های آن به‌عنوان مکان‌هایی برای تفریح و سرگرمی درون شهرها گسترش یافت. بازنمایی شهر در فیلم‌ها به غیر از مسائل زیبایی‌شناختی، موضوعات اجتماعی را نیز دربر می‌گرفته؛ موضوعاتی از قبیل جنگ، جنایت، نزاع طبقاتی، سرگرمی، جنسیت و بسیاری از مسائلی که مربوط به مدرنیته و زندگی شهری مدرن می‌شوند. بنابراین فیلم از جهات بسیاری با مدرنیته پیوند می‌خورد، ازجمله در پرداختن به مفاهیم فضا و زمان، مدرنیته در مفهوم فضا و زمان تغییر اساسی‌ای ایجاد کرده و به آن سویه‌ای انتزاعی داده است؛ و فیلم‌ها نیز از این نظر همسو با مدرنیته بوده‌اند. از طرف دیگر، فیلم‌ها به‌تصویرکشیدن شمایل روستایی و مواجهه آنها با شهر و پدیده‌های مربوط به آن، نقش مهمی را در تربیت و آموزش سینمایی افراد تأاشنا با شهر بازی می‌کردند. فیلم با ارائه تصویری از شهر تنها تحولات اجتماعی را بازنمایی نمی‌کند، بلکه خود نیز موقعیت‌های شهری را می‌سازد؛ در فیلم‌ها گاه با فضاهایی مواجه می‌شویم که صرفاً به‌مانجی سینما خلق شده‌اند. ازاین‌رو، مطالعات سینمایی در کنار مطالعات شهری حائزاهمیت است. کتاب از آرای نظریه‌پردازان شهری بهره می‌گیرد، ولی تأکید عمده‌اش بر مطالعات سینمایی است؛ و در روندی تاریخی، پروژه‌اش را از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم و از سینمای ملی به سینمای

فراملی جلو می‌برد. کتاب متشکل از سه بخش است و هرکدام از این بخش‌ها – که خود سه فصل دارد – به یک جنبه از رابطه میان شهر و سینما می‌پردازد. بخش نخست سیری تاریخی را در تکامل فیلم‌ها از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۷۰ دنبال می‌کند. سه شهر برلین، لس‌آنجلس و پاریس مکان‌های اصلی فیلم‌برداری فیلم‌های این دوره‌اند که با سه ژانر خاص پیوند می‌خورند: در برلین دوره جمهوری وایمار ظهور «فیلم شهری» را شاهد هستیم، در لس‌آنجلس و هالیوود، پیدایش فیلم «نوار»؛ با دوره پس از جنگ جهانی دوم مصادف است و در پاریس «موج نو» سینمای فرانسه در اواخر دهه ۱۹۵۰ پدید می‌آید. پس از جنگ جهانی اول، برلین به‌مثابه محمل مدرنیته نقش مهمی در آفرینش هنر مدرنیستی بازی می‌کرد. فیلم‌های این دوره درون‌مایه‌هایی از قبیل شهر، مدنیت و نیز صنایع و لذات زندگی شهری داشتند. این فیلم‌ها همچنین با ثبت نشانه‌های بصری شهری و ترکیب آنها با صحنه‌های داستانی، سویه‌های مستدگونه به سینما می‌دادند. معضلات و مسائل اجتماعی نیز مضمون برخی از این فیلم‌ها بود؛ مانند متجلی‌شدن مسئله نزاع طبقاتی در فیلم متروپولیس. کتاب از نظریه‌های مدرنیته و مدنیت متفکرانی چون زیمل، بنیامین و کرکاتر استفاده می‌کند تا چارچوب مفهومی برای تحلیل فیلم‌های این دوره‌ها فراهم آورد. سینمای وایمار از لحاظ موضوعات و نیز ویژگی‌های زیبایی‌شناختی در خلف آن، فیلم نوار تأثیر گذاشت. در فیلم‌های نوار، مقولاتی همچون ازخودبیگانگی، انزوا، فساد اخلاقی، جنسیت سرکوب‌شده و فقدان عاطفه و احساس در پیوند با شهر نمایان می‌شوند. لس‌آنجلس در این فیلم‌ها

مکتب فکری «جامعه‌گرایی» در اواخر قرن بیستم با انتشار کتاب «در پی فضیلت» (۱۹۸۱) نوشته السدیر مک‌انیتار و «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» (۱۹۸۲) نوشته مایکل سندل از دوران لیبرالیسم سر برآورد و به‌زودی خود را به‌عنوان یکی از جدی‌ترین منتقدان لیبرالیسم و توئلیبرالیسم مطرح کرد. ایس مکتب که گاه به نام «سوسپال-لیرال» نیز شناخته می‌شود در نیمه دوم قرن بیستم مدیع چرخش لیبرالیسم به سمت نگرش اجتماعی‌تر بود و بر اهمیت نهادهای اجتماعی در تکامل و تعالی فرد تأکید گذاشت. از چهره‌های دیگر آن می‌توان از رونالد دورکین، چارلز تیلور و مایکل والزر نام برد. گرچه پیش از آن نیز انتقادات مشابهی به فردگرایی لیبرالی مطرح شده بود، ولی بعد از اینکه سندل عنوان جامعه‌گرایی را در کتاب خود به‌کار برد، به‌تدریج این جریان فکری پا به عرصه فلسفه سیاسی نهاد. جامعه‌گرایان معتقدند افراد را تنها می‌توان به‌عنوان اعضای یک اجتماع شناخت و نه به‌عنوان موجوداتی مجرد جدای از آن. آنها اجتماعات مختلف را آغازکننده سیاست و نقطه تمرکز نظریه سیاست می‌دانند. «لیبرالیسم» و محدودیت‌های عدالت، اولین کتاب سندل است. او دکترای خود را در سال ۱۹۸۱ از دانشگاه آکسفورد اخذ کرد. از سال ۱۹۸۰ تاکنون در دانشگاه هاروارد به تدریس فلسفه سیاسی مشغول است و نزدیک به ۳۰ سال است که در هاروارد واحدی درسی به نام «عدالت» تدریس می‌کند که به‌صورت آنلاین مخاطبان زیادی را به خود جذب کرده و در آن به مباحثی مثل بیوتکنولوژی، شکنجه، رابطه حقوق و مسئولیت در جامعه لیبرالی و… می‌پردازد. پیش از این و در سال‌های اخیر دو کتاب دیگر از آثار سندل به فارسی ترجمه شده‌اند و «عدالت: کار درست کدام است؟» که متن پیاده‌شده درس‌گفتارهای عدالت در دانشگاه هاروارد است و در سال ۲۰۱۰ منتشر شده و دیگری «آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار» که در سال ۲۰۱۲ منتشر شده است. کتاب «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» اولین‌بار در سال ۱۹۸۲ و در سال ۱۹۹۸ با ویرایش جدید توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شد. این کتاب شناخته‌شده‌ترین اثر سندل است که ایده‌های جامعه‌گرایان را به‌خوبی تشریح می‌کند. برخلاف مک‌انیتار که به قرائت خاصی از لیبرالیسم نظر ندارد و سنت تفکر لیبرالی را به‌طور عام مورد تحلیل انتقادی قرار می‌دهد، سندل، تمرکز خود را بر نقد «لیبرالیسم وظیفه‌گر» می‌گذارد که تحت تأثیر آمانوئل کانت به وجود آمد.

لیبرالیسمی که در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر جبر واقعیت، در پی بحران اقتصادی عظیم و بی‌کاری و فقر گسترده آن دوران به اشتباهات خود در بسو بدیادیش این نخله فکری (یعنی مخالفت شدید با دولت‌ها در امور اقتصادی) پی برده بود، به‌تدریج دست از این گرایش برداشت و در



نگاهی به «شهرها و سینما»

مدرنیته شهری در سینما

فرید درفش‌ی

از جایگاه مرکزی برخوردار است و به‌مثابه شهری پست‌مدرن، ازخودبیگانه و درحال‌گذار از موقعیت جغرافیایی صرف خود فراتر می‌رود. کتاب همچنین با ارجاع به تصویر زن به‌منزله کالای جنسی در سینمای این دوره به تحلیل شیوه‌های مواجهه با مقوله جنسیت در این‌س فیلم‌ها می‌پردازد. تصویر مصرف‌گرایانه از زنان در موج نو فرانسه نیز نمایان می‌شود. موج نو واکنشی بود به نظام استودیویی؛ و سردمداران آن درعوض به ارتباط نزدیک میان نقد و فیلم‌سازی و تئوری مؤلف تمایل داشتند. کتاب به قرابت بین مضمون فیلم‌های موج نو و نظریات زیمل و بنیامین اشاره می‌کند و برای خوانش این فیلم‌ها به‌ویژه به مفهوم پرسه‌زن بنیامین تکیه دارد-
شمایلی اغواگر که سرخوشانه در شهر به جست‌وجو می‌پردازد و آن را مخصوصاً در فیلم‌های گذار می‌بینیم. این سه گروه فیلم، افزون بر بُعد ملی‌شان، تأثیرات زیادی بر هم و بر سینمایا دوره‌های بعد گذاشتند؛ و مبادلات سبکی و محتوایی میانشان به این فیلم‌ها سویه فراملی داده است.

شهرها وسینما

باربارا متل
ترجمه: نوید پورمحمدرضا
نیمایسیسی‌پور
ناشر: بیدگل
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



به بهانه ترجمه سومین کتاب مایکل سندل در یک‌سال گذشته

«نظریه عدالت» در بن‌بست

چرخشی آشکار مدعی شد آزادی فرد فقط وقتی توجیه‌پذیر است که در شرایط اجتماعی و اقتصادی مساعد تحقق یابد. این تغییر نگرش در نیمه دوم قرن بیستم و دوران پس از جنگ با پیاده‌سازی نظریات اقتصادی لیبرال‌هایی، مانند جان مینارد کینز و به‌قدرت‌رسیدن دولت‌های سوسیال‌دموکرات از سطح نظریه وارد صحنه اجتماعی نیز شد. اینها لیبرال‌هایی بودند که تحت‌تأثیر فلسفه اخلاق کانت، از نگاه فایده‌گرایانه کلاسیک‌هایی مثل جان استوارت میل بریده بودند. یکی از مهم‌ترین فلاسفه سیاسی لیبرال متأثر از کانت، جان رالز، نویسنده کتاب دوران‌ساز «نظریه عدالت» بود. کتاب سندل به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تفکاهی حاضر بر نظریه رالز جان رالز در نظر گرفته می‌شود که بر فلسفه سیاسی معاصر به‌ویژه در زمینه نظریه عدالت تأثیرات زیادی گذاشته است. سندل معتقد است نقاط ضعف رالز، نشان‌دهنده نقایض لیبرالیسم به‌صورت کلی است و در نتیجه این نقاط ضعف فقط متوجه رالز نیست و درباره دیگر اندیشمندان لیبرال نیز صدق می‌کند.

«لیبرالیسم وظیفه‌گرا» بیش از هر چیزی در بین آرمان‌های اخلاقی و سیاسی دغدغه عدالت دارد: «چون جامعه از افراد کثیری تشکیل می‌شود که هر یک اهداف و علایق و تعبیرهای خاص خود را از خیر دارند، هنگامی سامان بهینه می‌یابد که پیرو اصولی باشد که خودشان تعبیر خاصی از خیر را فرض نگرفته باشند. این است که با مفهوم حق -مقوله‌ای که مقدم بر خیر و مستقل از آن فرض می‌شود- سازگارند». سندل، با برشمردن جان رالز جزء متأثرین اخلاقی‌گرای کانت، دیدگاه او را مبتنی بر مبانی جمع‌گرایانه‌ای می‌داند که با اصول فردگرای لیبرالی سازگاری ندارد. او می‌گوید در جامعه هر فرد عضو جماعت‌هایی است و بر اثر تعهداتی که این جمع‌ها برای

فرد به وجود می‌آورند هویت فرد شکل می‌گیرد و به این‌ طریق نقدی کثرت‌گرایانه از لیبرالیسم مطرح می‌کند. سندل سنگ‌بنای فلسفه سیاسی رالز را استوار بر یک متافیزیک غیرقابل دفاع از «خود» می‌داند. نظریات رالز بر فرضیات متافیزیک فلسفه اخلاق کانت بنا می‌شود. او نظر رالز، مبنای قانون اخلاقی را نه در ابژه بلکه باید در سوزه مقل عملی یافت، فاعلی که اراده خودمختار دارد. چیزی

لیبرالیسم ومحدودیت‌های عدالت
مایکل سندل
ترجمه: حسن افشار
ناشر: مرکز
قیمت: ۱۴۵۰۰ تومان



اندیشه

بخش دوم کتاب بر گذار از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم و از سینمای ملی به فراملی تکیه دارد. فصل چهارم کتاب از صنعت سینمای هنگ‌کنگ آغاز می‌کند و آن را در پرتو ارتباط میان فرهنگ فراملی آن و تاریخ منحصربه‌فردش - که متشکل از میراث استعماری هنگ‌کنگ تحت لوای انگلستان و ریشه‌های چینی آن است - و همچنین کشمکش‌های عقیدتی با چین کمونیست بررسی می‌کند. این فصل فیلم‌ها را دربر می‌گیرد که از دهه ۱۹۲۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰ ساخته شده‌اند. در این‌ دوران شاهد دو تغییر عمده در رویکرد فیلم‌سازی هستیم: نخست گذر از سینمای اکشن مبتنی‌بر روایت‌های اسطوره‌پرداز هنرهای رزمی به درام‌های شهری و دومین تغییر هم‌زمان با موج نو سینمای هنگ‌کنگ رخ می‌دهد که از سوی فیلم‌سازان آموزشی دیده در غرب هدایت می‌شود. تا اواخر دهه ۱۹۸۰ تولیدات عمده سینمای هنگ‌کنگ شامل فیلم‌های مبتنی‌بر هنرهای رزمی می‌شود که مشخصاً جزء فیلم‌های شهری محسوب نمی‌شوند؛ اما پس از آن ژانری نوین شکل می‌گیرد که بر ترسیم سردی و بی‌تفاوتی شهر مبتنی است. این ژانر که بیشتر تحت‌تأثیر سینمای موج نو فرانسه بود، نمودار گذار به فرهنگ شهری پست‌مدرن است. فصل پنجم کتاب به سینمای پس از جنگ و بازنمود ویرانی‌های ناشی از جنگ در فیلم‌های این دوره - مشخصاً در برلین، بلغاست و بیروت - اختصاص دارد. به بیان نویسنده، «ویرانه‌ها در فیلم‌های جنگی مربوط به شهرها کارکردی دوگانه دارند: مکان‌های ویرانه‌ها حکایت‌گر رئالیسم است، اما ویرانه‌ها به‌مثابه رمزگانی پست‌مدرن از بستر تاریخی فیلم فراتر رفته و بر تأملات اخلاقی و متافیزیکی دلالت دارند». فصل ششم کتاب تحولی جدی را ردیابی می‌کند؛ تحولی از سینمای علمی- تخیلی اولیه، که مدرنیته را به یک منظر شهری آینده‌نگر نسبت می‌داد، به سینمای علمی- تخیلی متاخر، که محیط شهری ساخته دست بشر را به‌مثابه محیطی کهنه و تخریب‌شده توصیف می‌کند. امروزه فیلم‌های علمی- تخیلی مبتنی‌بر گفتاری یوتوپیایی و دیستوپیایی به‌واسطه پیشرفت تکنولوژی کامپیوتری کارکردی متفاوت نسبت به فیلم‌های گذشته پیدا کرده‌اند - یعنی فیلم‌هایی مانند متروپولیس؛ شهر در این فیلم‌ها دیگر فی‌نفسه بر آینده دلالت نمی‌کند، بلکه شهرها از رونق افتاده و رو به زوال‌اند و در آینده‌ای اغلب مجازی سیمای پست‌مدرنیستی پیدا می‌کنند. با پیشرفت تکنولوژی اهمیت چشم‌اندازهای شهری کاسته می‌شود و محیط‌های شهری تبدیل به مکانی جрк و دودگرفته می‌شوند. این تغییر در بازنمایی شهری و نوآوری‌های تکنولوژیک در رابطه با کشاکش بین سوبژکتیوئیت انسانی و واقعیت مجازی بررسی می‌شود.

بخش سوم کتاب تجربه‌های اعضایی را مدنظر قرار می‌دهد که در فضاهای شهری و گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای زندگی می‌کنند و به بازنمود سینمایی این فضاها می‌پردازد. فرض بر این است که توجه به این گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای و بررسی تجربه شهری ریست‌شده آنها می‌تواند مدخلی مهم به درک امروزین ما از مدنیت و فضاهای شهری باشند. فصل هفتم به شرح گتوها و محله‌های فقیرنشین اختصاص دارد که چارچوبی برای تولید فیلم‌های حاشیه‌ای فراهم آوردند. باین‌حال، این فیلم‌ها سودای تحلی و تبیین علل سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری این پدیده‌ها را ندارند و به علت پیروی از قواعد هالیوودی تنها تابع قواعد بازاربایی هستند. ازاین‌رو، فیلم‌های دیگری که قصدشان ارائه تصویری واقع‌نمایی از علل اقتصادی و روان‌شناختی فقر و شکل‌گیری گتوهاست عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. در فصل آخر با درنظرداشتن رابطه میان سینما، شهر و جهانی‌شدن، به مقولاتی چون سفر، مهاجرت و پناهندگی پرداخته می‌شود. فیلم‌هایی که اینجا مطالعه می‌شوند، فضای فراملی را به تصویر می‌کشند و می‌کوشند تا جهانی‌شدن را بازنمایی کنند.

به‌جز خود سوزه همه هدف‌های ممکن نمی‌تواند ایجاد حق کند و این تنها سوزه‌ای است که فاعل اراده خودمختار نیز هست. این تصور سوزه‌ای که مقدم بر مستقل از اعیان شناخت خویش است مبنایی برای قانون اخلاقی عرضه می‌کند که برخلاف مبنایی تجربی صرف، نه به غایت‌گرایی و نه به روان‌شناسی موکول است و به این ترتیب بینش وظیفه‌گرایانه را تکمیل می‌کند. به این ترتیب کانت و به تبع او رالز در نظریه عدالت، درک اصول عدالت را با تصور خاصی از سوزه گره می‌زنند و داوری افراد در شرایط خاص را تنها راه رسیدن به اصول عدالت می‌دانند. هرچند در تصویر این شرایط مطلوب، بین محتوای عدالت در نظریات کانت و رالز، همسویی کاملی وجود ندارد و فرد اخلاقی کانت، دقیقاً همان فرد موجود در وضع اصیل رالز نیست، اما از نظر سندل هم فرد اخلاقی کانت (که حاکم و داور اصول اخلاقی و اصل موضوعه عدالت است) و هم تصور رالز از افراد وضع اصیل (که گزینش و توافق بر سر محتوای اصول عدالت را برعهده دارند) بر این پیش‌فرض نظری استوار است که فرد و هویت او می‌تواند از غایات، اهداف و آگاهی سوزه جدا شود. فرد استعلایی و اخلاقی کانت، کسی است که صاحب اراده نیک است و به‌جز نیت انجام وظیفه به هیچ غایت و هدف دیگری نمی‌اندیشد و در چنین وضعیتی اهداف، امیال و خواسته‌های فردی خویش را در نظر نمی‌آورد و مستقل و بیگانه از همه گرایش‌ها، امیال و اهداف فردی خویش به داوری درباره وظایف اخلاقی و وظایف حقوقی خویش شبیه همان اصول عدالت می‌پردازد. در مدل قراردادگرایانه رالز نیز فرد سنجسته داوری درباره اصول عدالت باید در وضعیت اصیل تصور شود که نسبت به بسیاری از واقعیات فردی خویش در حمله غایت و امیال، طبقه اجتماعی، وضعیت خانوادگی، استعدادها و توانایی‌های فردی در پرده غفلت و ناآگاهی به سر می‌برد. از نظر سندل، جدانشدن فرد از اهداف و غایاتش می‌تواند به دو معنا باشد که یکی از آنها بدون اشکال، اما دیگری کاملاً ناممکن است. جداسازی اخلاقی فرد از اهداف و غایات شخصی که امری ممکن و قابل‌قبول است به معنای آن است که هر فرد می‌تواند نسبت به اهداف و مسیر زندگی خویش تصمیم‌گیری و غایات و اهداف شخصی و اخلاقی خویش را انتخاب کند. پس فرد به‌عنوان فاعل و تصمیم‌گیر، هویتی مستقل و جدا از اهداف و غایات به‌عنوان امر گزینش‌شده خواهد داشت، اما جداسازی متافیزیکی و هستی‌شناختی فرد از غایات، اهداف و امیال، عملاً امکان‌پذیر نیست و لزوماً هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی دارد که نمی‌توان به آن ملتزم شد. هویت فرد انسانی به‌لحاظ هستی‌شناختی با این امیال و اهداف، گره خورده است.

ادامه در صفحه ۱۱

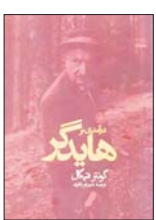
ریویو

«درباره‌هایدگر» به فارسی

کتاب «درآمدی بر هایدگر» که هدفش به‌دست‌دادن شناختی از اندیشه مارتین هایدگر است، برای نخستین‌بار در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. هدف کتاب این بوده که اندیشه‌ها و دیدگاه‌های پایه‌ای هایدگر را پیش‌روی خواننده بگذارد و می‌کوشد پرسش و مسئله‌ای را نشان دهد که همه مرحله‌های فلسفه، هایدگر بر گرد آن سامان یافته‌اند. از این حیث که پرداختن به فلسفه هایدگر پرداختن به فلسفه‌ای سپری‌شده و پیوسته به تاریخ نیست. هایدگر پرسش‌های بنیادین فلسفه و پرسش از چیستی زیست انسانی را به‌گونه‌ای ریشه‌ای بررسی کرده است و همین امر به اندیشه‌ها و بررسی‌های او در میانه تلاش‌های فکری بشر برای توضیح فلسفی جهان و هستی انسانی، جایگاهی رادیکال بخشیده است. برای همین، آشنایی با فلسفه هایدگر آشنایی و همراه‌شدن با کوشش‌های اصیل اندیشه انسانی برای فهم خویشتن و جهان پیرامون است.

کتاب حاضر در شش بخش تنظیم شده است. نویسنده در دیباچه این کتاب که به‌عنوان بخشی مستقل در کتاب آمده، به هایدگر و تبیین جایگاه او در بین فلاسفه می‌پردازد. در نظر فیکال، «هایدگر دستاوردهای تازه‌ترین پژوهش را به کار گرفت تا بتواند به‌پردازش دقیق‌تری از مسئله‌ها و دشواری‌های مقوله‌ها و معنائشان سی سده‌های میانه دست یابد. حتی می‌توان این گمان را داشت که او به دلیل چیرگی موضوع موسوم به مسئله مقوله‌ها در فلسفه زمانه‌اش بود که در رساله استادی خود به دونوس اسکوتوس پرداخت. صرف پرداختن به این مسئله، کار هایدگر را از اصالت و تازگی برخوردار نمی‌کند. پیش از او، مکمل در دست‌گفتارهای خود درباره تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان متن‌های افراد را روشن و دسترس‌پذیر کرد؛ از دید او باید این متن‌ها را بر بستر مسئله‌ها و مفهوم‌های امروزی تفسیر کنیم. هایدگر نیز دنباله‌رو هگل می‌ماند». فیکال در بخش دیگری از کتاب با عنوان «هستی‌شناسی بنیادین: یک میان‌پرده پربایامد» تأکید دارد برای هایدگر، واکاوی و بررسی «آنجابودن» (دازاین)، از چند نظر بنیادین است و می‌کوشد از راه واکاوی بنیادین آن جنبه‌هایی از آنجابودن را نشان دهد که سازنده آنجا یعنی شیوه ویژه ما برای بودن است. اما واکاوی آنجابودن همچنین برای ایس بنیادین است که این واکاوی، در به‌انجام‌رساندن خود این واکاوی ریشه دارد. واکاوی آنجابودن، در آنجابودن به پیش برده می‌شود و تحقق می‌یابد و از رهگذر به‌انجام‌رسیدن، ممکن‌بودن خود را نشان می‌دهد؛ یعنی آنچه را که آشکار می‌کند به‌عنوان «بنیاد» خویش به نمود می‌رساند.

در نظر فیکال، افزون بر اینها، واکاوی آنجابودن، از این‌جهت نیز بنیادین است که پایه و شالوده علم و فلسفه را آشکار می‌کند، چراکه در نگاه هایدگر، «علم‌ها شیوه‌هایی از آنجابودن هستند که در آنها با هرچه نیازی به بودن خودش ندارد، هم نسبت و رابطه دارد. چون فلسفه دست‌کم از زمان ارسطو، خود را با تعریف «هستندگی» مشخص می‌کند، ازاین‌رو، آن را فقط می‌توان به یاری ساختارهای بنیادین آنجابودن فهمید. ویژگی آنجابودن پیشاقلی، داشتن پیوج‌انگاری و همچنین هودلرین در فلسفه هایدگر می‌پردازد.



درآمدی بر هایدگر
کوثر فیکال
ترجمه: شهرام باقری
ناشر: حکمت
قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

بررسی

آزادی را باید دربرابری جست

جواد لگزیان

مهدی رجبی در کتاب «برابری در دموکراسی» به پیوند کلی میان برابری و دموکراسی می‌پردازد و نشان می‌دهد برابری، عنصر جوهری دموکراسی و پاره جدایی‌ناپذیر آن است و تأکید دارد با نگاهی به سیر تاریخ، آنجا که دموکراسی نبود، نشانی از برابری در جهان سیاست در میان نبود. آنجا هم که دموکراسی شکل گرفته بود، برابری شالوده بی‌ریزی بنای آن بود. در این کتاب استدلال آزادی‌خواهان دربرابر برابری طلبان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود که از نگاه آنان آزادی بالاترین ارزش یا به‌زبان برخی عالی‌ترین کالای سیاسی جامعه است. میل به برابری با محدودت‌های گریزناپذیری که برای آزادی به‌بار می‌آورد، دشمن ششده آزادی خواهد شد. برتردانستن آزادی و ایستادگی در برابر جنبش برابری‌خواه، تنها برای دفاع از سود و جایگاه برتر سرمایه‌داران نیست، بلکه می‌تواند تمدن را در فروافتادن در بیهودگی نجات بخشد و شکوفایی فرهنگی را دامن‌گستر کند.

نویسنده از منظر تاریخی درباره این رویکرد می‌نویسد: محافظه‌کاران سده ۱۹ برپایه چنین نگرشی، برای ارزش‌های آزادی و برابری سلسله‌مراتب قائل شدند، آزادی نسبت به برابری برای آنها اولویت داشت، چراکه از دید ایشان آزادی سرشتی جهان‌شمول دارد، حال آنکه برابری متوجه انتقال ثروت از بخشی از جامعه به بخشی دیگر بوده، و به این لحاظ سرشت طرفدارانه دارد، بر بخشی از جامعه تحمیل شده، و نوعی تقسیم اجتماعی به‌بار می‌آورد، و به‌عبارتی آزادی‌کش به‌شمار می‌رود. این موضوع که برابری آزادی‌کش است، در کانون ایدئولوژی محافظه‌کار- لیبرال سده ۱۹ قرار داشته و در جهت دفاع از وضع موجود اجتماعی و ایستادگی در برابر پندهای اصلاح‌طلبانه عمل می‌کرد. طرح اینکه آزادی جنبه جهان‌شمول داشته و از اهمیت بیشتری نسبت به برابری برخوردار است، همراه با تأکید بر اینکه برابری موجب محدودساختن آزادی می‌شود، زمینه‌ساز این رویکرد بود که باید دو اصل آزادی و برابری را از هم جدا ساخت. محافظه‌کاران و لیبرال‌ها با جداسازی این دو اصل و با اولویت‌دادن به آزادی نسبت به برابری نتیجه می‌گرفتند برابری در آنجا که آزادی را محدود می‌کند، زبان‌بار است. برتری‌دادن یا به‌زبان رایج اولویت‌دادن به آزادی زمینه این را فراهم ساخت تا به‌لحاظ عملی کوشش برای تأمین برابری به بهانه آنکه به آزادی افراد ضربه می‌زند، کم‌اهمیت جلوه داده شود و به‌لحاظ نظری، اصل برابری با درجه دوم‌شدن یا به فراموشی سپرده شده یا در سایه نهاده شود.اما نویسنده کتاب در رابطه با این ادعا که با حرکت به‌سوی برابری بیشتر، آزادی واپس می‌نشیند، بر آن است که داوری دادرگانه باید به دو نکته کلی و آشکار نظر اندازد: نخست اینکه اگر قرار است حقوق لازم برای آزادی پاس داشته شوند، نباید تنها جنبه صوری داشته باشند، مانند اینکه هر کسی حق دارد تا در یک هتل پنج‌ستاره شام بخورد، مستقل از این واقعیت که برخی از مردم حتی توانایی گذرگدن از آستانه آن را ندارند. بلکه این حقوق باید همراه با شرایطی باشند که عملی‌ساختن آنها را در لحظه مناسب تضمین کند. بیروشن است که حق برخورداری از آموزش برای بینواییان که آن را در نیمه‌راه متوقف می‌سازند، آسیب‌خورده و اِتر است. حق گزینش آزادانه یک شغل، اگر هزینه ورود به آن بازدارنده باشد، حق داشتن مسکن، اگر بی‌کاری اجباری تکرار شود، حق بهرم‌مندی از حق



دادرسی. اگر هزینه‌های آن تنها از جانب گروهی محدود می‌تواند پاسخ گفته شود، حق زندگی، آزادی و جست‌وجوی خوشبختی اگر شرایط تأمین آنها فراهم نباشد، و بسیاری حقوق دیگر از این دست، در صورتی که شرایط تأمین آنها فراهم نباشد، تنها جنبه صوری و نظری داشته و در عمل بی‌فایده خواهند بود. اقداماتی که بر اثر سیاست کاهش نابرابری‌ها عمل کرده‌اند تا این حقوق بیش‌گفتار به سطح نام به قدرت عملی تبدیل شوند، به‌معنای دقیق به آزادی خدمت کرده‌اند. نکته دوم پیش‌پاافتاده‌تر و آشکارتر از نکته اول است، به‌اعتبار اینکه فردی سیاه‌پوست می‌تواند در کشور آمریکا به مقام ریاست‌جمهوری برسد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که شرایط تأمین آنها فراهم نباشد، تنها جنبه صوری و نظری داشته و در مهمی از سفیدپوست‌های آمریکا به این پرسش پاسخ منفی می‌دهند. به‌همین‌ترتیب، می‌توان توجه کرد به اعتبار اینکه پنج تا هفت درصد دانشجویان دانشکده‌های عالی و با کیفیت بالا از خانواده‌های کارگری هستند، نمی‌توان نتیجه گرفت امکانات آموزش‌عالی برای فرزندان همه اقشار اجتماعی فراهم است. جامعه‌ای آزاد است که نهادهای سیاست‌های آن بتوانند تا آنجاکه طبیعت، دانش و منابع میسر می‌سازند، به همه اعضایشان امکان دهد تا بنابر اندازه توانایی خود رشد کنند، وظیفه‌های خود را آن‌طور که می‌بینند، اجرا کنند، و نیز خوش‌گذرانی‌های خود را زمانی که مایل بودند، انجام دهند. آزادی، میوه شیرین زندگی است، و نباید تند و تلخ و ریاضت‌بار باشد. اگر فرصت پیشبرد یک زندگی شایسته انسان، تنها در اختیار اقلیتی محدود باشد، حقوق و آزادی‌هایی مانند حق مالکیت و آزادی انباشت ثروت که آن را میسر می‌سازند، به‌درستی ازسوی خرد بشری به‌عنوان امتیاز محکوم خواهند شد. کوششی که موجب می‌شود تا این فرصت‌ها به‌گونه‌ای گسترده مشترک شوند، به‌فراوانی محترم شمرده خواهد شد. آن نه‌تنها نابرابری را کاهش خواهد داد، بلکه بر آزادی نیز خواهد افزود.

البته نویسنده با یادآوری یک خاطره تاریخی خاطرنشان می‌کند که کشورهای اردوگاه سوسیالیست اغلب آزادی‌های نخستین را قربانی هدف‌های عمومی و اجتماعی ساخته و در عمل آنها را پایمال کردند. آنها نتوانستند بهشت برابری را به‌وجود آورند، آنها در آغاز درخواست برابری را از حد به‌جنگ‌گریز سرمرامزه‌های کلان و مالکیت‌های بزرگ پاسخی کردند، سپس به مالکیت‌ها و سرمایه‌های خرد یورش بردند، ولی با گذشت زمان نابرابری‌های نوینی را در جامعه گسترش دادند. یکی از کارهای نانیاست رایج در کشورهای اردوگاه سوسیالیست، سرکوب آزادی‌های نخستین و به‌ویژه ترویج این پندها بود که آزادی اندیشه، بیان و گردهمایی ارزش‌هایی بورژوایی‌اند. آنها نه به‌طور مستقیم و آشکار، ولی در عمل این پندها اخیراً در ذهن مردم می‌نخست‌اند و هر آن‌کس را که از این ارزش‌ها دفاع می‌کرد، نماینده بورژوازی و وابسته به سرمایه‌داری جهانی قلمداد می‌کردند. باین‌حال، جنبش‌های برابری‌خواهانه در صدسال گذشته، با وجود گسترش نابرابری‌ها به پیروزی‌هایی دست یافته‌اند، و توانسته‌اند سیاست‌های اجتماعی بازتوزیع را به دولت‌ها بی‌زبانند، ولی نه با یورش به آزادی‌های اصلی شهروندان، بلکه با نیروی برآمده از به‌رکاربرد آنها.